هو العلیم

ولایت تکوینی ائمه علیهم‌السّلام و شیعیان

پاسخ به شبهات ولایت تکوینی و اثبات ولایت ائمه و شیعیان

سلسله‌مباحث ولایت تکوینی (لبنان) - جلسهٔ چهارم

سخنران
حضرت آیةالله سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله مِن الشّيطانِ الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
وصلّى اللهُ علىٰ سيّدِنا ونبيّنا أشرفِ الأنبياءِ والمُرسلينَ
وخاتَمِ السُّفَراءِ المُقَرَّبين أبىالقاسمِ المصطفىٰ محمد
وعلىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ المَعصومينَ المُكَرَّمين
واللّعنةُ الأبَديّةُ علىٰ أعدائِهم أجمعين
ومُخالِفيهِم وغاصبى حُقوقِهم إلىٰ يَومِ الدّين

پاسخ به شبهۀ «امکان خلق موجودی قوی‌تر از خالق»

قبل از ورود در بحث [عرض کنم که] دیروز سؤالی از جانب بعضی از برادران مطرح شد:

آیا خداوند می‌تواند از نظر قوّت و آثار، چیزی همانند خود یا تواناتر از خود خلق کند؟ و اگر نتواند، پس خداوند از این کار عاجز است؛ آیا این برای خداوند نقص محسوب می‌شود؟

این مسئله، مسئله‌ای بدیهی‌ّالبطلان است؛ زیرا از یک جنبه وقتی می‌گوییم خداوند متعال علتِ مخلوق خودش می‌باشد، یعنی معلول حتماً از علتِ خود ضعیف‌تر خواهد بود و معلول نمی‌تواند از خداوند قوی‌تر باشد. و اما از جنبۀ دیگر، خداوند متعال چیزی خلق می‌کند که معقول باشد نه غیرمعقول؛ و همان‌طور که خداوند نمی‌تواند عدم را خلق کند ـ زیرا اصلاً وجود به عدم تعلق نمی‌گیرد ـ این مسئله نیز به همین ترتیب است؛ زیرا قدرت و ارادۀ خداوند به امر غیرمعقول تعلق نمی‌گیرد. چگونه ممکن است تصور کنیم که پروردگار چیزی خلق کند که از او در قوّت و آثار برتری داشته باشد؟! چنین امری مستلزم ترجیح فرع بر اصل است و این، مُحال و باطل است.

مطلب اول: ولایت، نفس خلق و استمرار خلقت آنهاست نه «رفع نقص» از آنها

در اینجا چند مسئله در خصوص موضوع ولایت تکوینی باقی ماند؛ یکی از این مسائل این است که آیا مسئلۀ ولایت تکوینی [بر مخلوقات] عبارت از رفع نقص [خلقتِ آنها] است؟ یا اینکه همان‌طور که در جلسۀ اول گفتیم، عبارت است از ادارۀ امری، یا خلق اشیا و استمرار این خلق و استمرار این مدیریت؟

اگر ما بگوییم «ولایت عبارت است از پوشاندن و رفع نقص [موجودات]»، این مستلزم این است که در خلقت این عالم نقص وجود داشته باشد؛ درحالی‌که ما می‌بینیم حتی به‌اندازۀ ذره‌ای هم در این عالم نقصی وجود ندارد. [همان‌طور که] برهان نظم [نیز مبتنی بر همین اصل عدم وجود نقص و کمال در عالم خلق است]. فلاسفه با این برهان بر وحدت صانع و بر مبدأ وجود استدلال می‌کنند؛ و همان‌طور که در آیات نیز به این مسئله تصریح شده است: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ﴾.[1] یا در آیات

[1] سورۀ ملک (۶۷) آیۀ ۳. معادشناسی، ج ۹، ص ۵۰:

دیگری به نظم موجود در عالم و در آسمان‌ها و زمین اشاره می‌کند: ﴿لَوْ کانَ فیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا﴾.[1] پس ما با این برهان بر وحدت اله و بر عدم نقص در این عالم استدلال می‌کنیم؛ یعنی در این عالم، هیچ‌گونه نقص و عیبی وجود ندارد؛ بلکه این عالم و همهٔ افلاک و ستارگان و ثابتات و سیارات، زمین و ماه و خورشید ﴿و کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ﴾؛[2] «هرکدام در مداری، با دقت و در نظام احسن در حرکت‌اند.» پس همان‌طور که آیات قرآن تصریح می‌کند، هیچ نقصی در عالم وجود ندارد.

احاطه و سیطره بر شیء، حقیقت ولایت تکوینی

با وجود همهٔ اینها، ما می‌گوییم خداوند، ولیّ خلق و مدبّر این نظامِ عالم است؛ پس ولایت برای رفع نقص نیست و در هیچ کتابی هم ذکر نشده که ولایت عبارت از رفع نقص باشد؛ بلکه ولایت عبارت است از احاطه و سیطره بر شیء؛ خواه این سیطره با خلق و ایجاد باشد، خواه با استمرار و بقای آن ایجاد باشد؛ ولایت تکوینی همین است.

ولایت تشریعی نیز همین‌طور است. ولایت تشریعی عبارت است از ادارهٔ امری؛ مانند ادارهٔ یک مؤسسه. البتّه اگر ما این ولایت را مُهمل بگذاریم و خداوند هم این ولایت را به کار نگیرد، همه‌چیز از بین می‌رود. خب این مسئله بدیهی است؛ ولی این با مسئلهٔ رفع نقص متفاوت است. رفع نقص یعنی چیزی وجود داشته باشد، ولی ناقص باشد و شخصی که متولّی امر این [موجود ناقص] باشد، نقص آن را برطرف کند و آن را به مرحلهٔ کمال برساند.

اما در خصوص حقیقت ولایت تکوینی، قضیّه از این قرار است: ولایت عبارت است از خلق اشیا؛ همان‌طور که در آیات قرآن تصریح شده است و ادلّهٔ حِکَمی و فلسفی ثابت می‌کند که خداوند متعال ولیّ عالم است و ولایت عالم را برعهده دارد؛ همان‌طور که خودش می‌فرماید: او ﴿مَالِکَ الْمُلْکِ﴾[3] است؛ و همچنین

«هیچ‌گاه در دستگاه آفرینشِ خداوندِ رحمان اختلاف و دگرگونی و نقصانی نخواهی یافت! پس با چشم تیزبین و دیدهٔ بصیرت بنگر که آیا می‌توانی در آن سستی و خللی ببینی؟!»

[1] سورهٔ انبیا (۲۱) آیهٔ ۲۲. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۲۵۲، تعلیقه ۱:

«اگر بر فرض محال در آسمان و زمین خدایانی غیر از خداوند بوده باشد، هرآینه آن دو فاسد می‌گشتند.»

[2] سورهٔ یس (۳۶) آیهٔ ۴۰.

[3] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۲۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۹:

«صاحب قدرت و پادشاهی.»

می‌فرماید: ﴿لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾؛[1] ﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾؛[2] یعنی [آنچه در آسمان‌ها و زمین است] اختصاص به او دارد. همهٔ این خلایق، از مخلوقات عالم ماده و شهادت گرفته تا مخلوقات عالم ملکوت و عالم غیب و ملائکه، همه برای خداست. یعنی همه، بندگان خداوند سبحانه‌وتعالی هستند و تحت عنایت پروردگار و مملوک او هستند و هیچ‌کس غیر از خداوند در این مِلکیّت و سلطنت و حکومت، دخالتی ندارد. این ولایت تکوینی است که با رفع نقص تفاوت دارد. [ولایت تکوینی] یعنی ادارهٔ خلق اشیا، و خلق اشیا هم عبارت است از ولایتِ ولی بر خلق و ایجاد. و ادارهٔ این اشیا هم عبارت است از استمرار بقاء و حیات و زندگیِ این مخلوقات.

مطلب دوم: واسطه بودنِ برخی مخلوقات میان پروردگار و خلق

اما مسئلهٔ دوم این است که ممکن است برخی بگویند:

خداوند نیازی ندارد که ائمه را واسطهٔ بین خود و مخلوقات قرار دهد.

واسطه بودنِ فرشتگان برای انجام امور عالم

ما نیز می‌گوییم: [بنا بر مطلب شما] خداوند متعال [هم] نیازی ندارد که ملائکه را بین خود و مخلوقات واسطه قرار دهد! چرا خداوند متعال خودش در امور عالم مستقیماً دخل و تصرف نمی‌کند؟! چرا مثلاً خداوند ملائکهٔ عذاب را به‌سوی قوم شعیب می‌فرستد و خودش [بی‌واسطه] تصرف نمی‌کند؟! چرا خداوند ملائکهٔ قهر و غضب را به‌سوی فلان قوم می‌فرستد؟! چرا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾؟[3] مدبّرات یعنی ملائکه‌ای که امور عالم ماده و شهادت را تدبیر می‌کنند. چرا پروردگار خودش [مستقیماً] دخل و تصرف نمی‌کند؟ چرا خداوند خودش قبض ارواح نمی‌کند؟ بلکه بین خود و بنده واسطه‌ای قرار می‌دهد که همان جناب عزرائیل و ملائکهٔ تحت ولایت عزرائیل هستند؛ همان‌طور که آیه نیز به این مسئله تصریح می‌کند: ﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾.[4] و چرا خداوند وحی را خودش [بی‌واسطه] بر انبیایش نازل نمی‌کند و بین خود و پیامبرانش واسطه‌ای را که همان جبرائیل یا روح‌القدس است قرار می‌دهد؟ ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ۞ عَلَىٰ

---

[1] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۵۵ و بسیاری آیات دیگر. معادشناسی، ج ۹، ص ۷۵:
«برای خداست و مِلکِ طِلقِ خداست، آنچه که در آسمان‌ها و زمین است.»

[2] سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۱۹؛ سورهٔ روم (۳۰) آیهٔ ۲۶.

[3] سورهٔ نازعات (۷۹) آیهٔ ۵. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۶۱:
«پس قسم به فرشتگانی که امور عالم را تدبیر می‌کنند.»

[4] سورهٔ نحل (۱۶) آیهٔ ۲۸ و ۳۲. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۲۲:
«آنان که چون فرشتگانِ قبض روح، روح آنان را بگیرند و بمیرانند.»

قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ﴾.[1] [بنا بر اشکال فوق در اینجا نیز باید بگوییم] این بر وجود نقص در این عالم دلالت می‌کند! [درحالی‌که] این نقص نیست.

بنابراین بدیهی است که اگر ارادهٔ خداوند متعال به انجام کاری در عالَم مجردات و عالم ماده تعلق بگیرد، از عوامل و مخلوقات خود استفاده می‌کند. ملائکه نیز مخلوقات خداوند هستند: ﴿بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُون﴾؛[2] پس ملائکه بندگان خداوند متعال هستند.

مستلزمِ نقصِ خداوند نبودنِ وساطت ائمه در انجام امور عالم

حال ما چگونه می‌توانیم واسطه بودنِ ائمه علیهم السّلام میان خداوند و خلق او را انکار کنیم؟! آیا این موجب استهانت به ساحت پروردگار است؟! آیا این موجب نقص در عالم می‌گردد؟! همان‌طور که ملائکه واسطه‌هایی بین خداوند متعال و امورِ عالم و تدبیر آنها می‌باشند، ارواح ائمه علیهم السّلام نیز با ولایت تکوینی، واسطهٔ بین خداوند متعال و ملائکه قرار می‌گیرند؛ این نقطهٔ وحدتِ نزول و اظهار و ابراز اسماء و صفات الهی در عالم ماده و شهادت و در تمام مخلوقات است. ما قائل به این [واسطه بودنِ ائمه] هستیم، مانند آن [که ملائکه را واسطه می‌دانیم].

اگر ولایت تکوینیِ امام، موجب نقص پروردگار باشد، پس وجود سایر مخلوقات و ملائکه نیز برای خداوند نقص به حساب می‌آید. به اعتقاد ما، این دو مسئله یکسان است.

انسان از دستش برای منافع خود و بلند کردن اشیا استفاده می‌کند؛ از پاهایش برای راه رفتن استفاده می‌کند؛ از چشمش برای رؤیت و نظر انداختن استفاده می‌کند؛ از گوشش [برای شنیدن] استفاده می‌کند؛ از مغزش برای تفکر استفاده می‌کند؛ از جهاز هاضمه برای استمرار حیات بهره می‌برد. خداوند متعال نیز از مخلوقاتش استفاده می‌کند؛ یک قِسم از این مخلوقات فرشتگان هستند، قِسم دیگر انسان است، یک قِسم هم حیوانات هستند. یکی دیگر از این مخلوقات، باد است: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ﴾.[3] اینها مخلوقات خداوند می‌باشند. قِسم دیگری از این مخلوقات نیز ائمه علیهم السّلام هستند.

منتها این مخلوقات مراتب و درجاتی دارند؛ همان‌طور که حیوان بالاتر از گیاه است و انسان از حیوان

---

[1] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۱۹۳ و ۱۹۴. معادشناسی، ج ۳، ص ۱۴۰:
«قرآن را بر قلب تو، روح‌الأمین فرستاد تا اینکه از بیم‌دهندگان باشی.»

[2] سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۲۶ و ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۱۵:
«بلکه ملائکه بندگان گران‌قدر و گرامیِ خدا هستند که از فرمان خدا پیشی نمی‌گیرند و ایشان به امر او عمل می‌کنند.»

[3] سورهٔ حجر (۱۵) آیهٔ ۲۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۴:
«ما بادها را فرستادیم به‌جهت آنکه عمل لقاح و آبستن کردن درختان را به عهده گیرند.»

بالاتر است، ملائکه نیز از انسانِ عادی بالاتر هستند، ائمه علیهم السّلام هم از ملائکه بالاترند.[1] حال آیا مرتبه‌ای از این مراتب، برای خداوند و افعال و تصرفات او در این عالم، عیب و نقصان محسوب می‌گردد؟ نه! ابداً!

[میان وساطت ائمه و ملائکه] هیچ فرقی وجود ندارد. ما به ولایت تکوینی ملائکه قائل هستیم و ملائکه به تصرف در امور می‌پردازند، و همان‌طور که دیروز به این مسئله اشاره کردیم، خداوند متعال نیز تصریح فرموده است که مثلاً ما ملائکهٔ عذاب را به‌سوی قوم لوط فرستادیم و خودِ آنها [امور عذاب را] انجام دادند؛ ملائکه گفتند: ﴿إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ﴾.[2] رسول چه‌کاری انجام می‌دهد؟ آیا فقط کلام را ابلاغ می‌کند؟ خیر! بلکه رسول انجام می‌دهد و تصرف می‌کند، همان‌طور که ما در عالم ماده کار انجام می‌دهیم. رسول فعل و عمل دارد؛ ملائکه هم عمل دارند.

وساطت ائمه میان خداوند و خلق، به‌معنای ولایت تکوینی آنان

همان‌گونه که ملائکه این‌گونه عمل می‌کنند، نفوس طیّبه و قدسیّهٔ ائمه علیهم السّلام نیز از آنجا که دارای ولایت تکوینی می‌باشند، واسطهٔ تجلی اسماء و صفات پروردگار و مخلوقاتش در عالم ماده قرار دارند و منظور از ولایت تکوینی همین است.

بر این اساس، ما روایات وارده را در خصوص اینکه امام علیه السّلام واسطهٔ بین خدا و خلق است [بر ولایت تکوینی آنها] تطبیق می‌دهیم.[3]

---

[1] علل الشّرائع، ج ۱، ص ۵:
«علیّ بن أبی طالبٍ علیه‌السّلام قالَ: **قالَ رسول الله صلّی‌الله علیه‌و آله و سلّم: ما خَلَقَ اللهُ خَلقًا أفضَلَ مِنّی و لا أکرَمَ عَلیهِ مِنّی.** قالَ علیٌّ علیه‌السّلام: **فقُلتُ: یا رسولَ الله فَأنتَ أفضَلُ أم جبرئیلُ؟ فَقالَ: یا علیُّ إنَّ اللهَ تَبارَکَ و تَعالیٰ فَضَّلَ أنبیاءَهُ المُرسَلینَ علیٰ مَلائکتِهِ المُقَرَّبینَ و فَضَّلَنی علیٰ جمیعِ النَّبیّینَ و المُرسَلینَ و الفَضلُ بَعدی لَکَ یا علیُّ و لِلأئمّةِ مِن بَعدِکَ و إنَّ الملائکةَ لَخُدّامُنا و خُدّامُ مُحِبّینا! یا علیُّ** ﴿الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا﴾ **بِوَلایَتِنا! یا علیُّ لَو لا نَحنُ ما خَلَقَ اللهُ آدَمَ و لا حوّاءَ و لا الجنّةَ و لا النّارَ و لا السّماءَ و لا الأرضَ. فَکَیفَ لا نَکونُ أفضَلَ مِنَ الملائکةِ و قد سَبَقناهُم إلیٰ معرفةِ رَبِّنا و تَسبیحِهِ و تهلیلِهِ و تَقدیسِه...** .»

[2] سورهٔ هود (۱۱) آیهٔ ۸۱. ترجمه:
«ما رسولان و فرستادگان پروردگار تو هستیم.» (محقق)

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۸۶:
«**فَإنّا صَنائعُ رَبِّنا و النّاسُ بَعدُ صَنائعُ لَنا.**»

بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ۲۱۶:
«عن سلمانَ الفارسیّ عن أمیرِ المؤمنینَ علیه السّلامُ فی قولِ اللهِ تبارکَ و تعالیٰ: ﴿قُلْ کَفی بِاللَهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾، فَقالَ: **"أنا هو الَّذی عِندَهُ عِلمُ الکتابِ و قد صَدَّقَهُ اللهُ و أعطاهُ الوَسیلةَ فی الوَصیّةِ و لا تخلی أُمّةٌ [یُخَلّی أُمّتَهُ] مِن وسیلتِهِ إلیهِ و إلیٰ اللهِ قالَ:** ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ﴾.**"**»

الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۵۷:

روایاتی دال بر ولایت تکوینی امام علیه السّلام

در ادعیه، زیارات و روایاتِ بسیاری در خصوص مقام امام علیه السّلام مطالبی ذکر شده است.[1] [به‌عنوان نمونه] ملائکه در هر شب جمعه صحیفهٔ اعمال همهٔ بندگان و خلایق را بر امام زمان أرواحُنا لِتُرابِ مَقدَمِهِ الفِداء عرضه می‌دارند و آن حضرت آن صحیفه‌ها را مشاهده می‌کند و برای مؤمنین دعا می‌نماید.[2] و امام زمان علیه السّلام است که مؤمنین را تربیت می‌کند؛ همان‌طور که خود آن حضرت در بعضی از عبارات خود می‌فرمایند:

نَحنُ و إن کُنّا ثاوینَ بِمَکاننا النّائی عن مَساکنِ الظّالمینَ حسبَ الّذی أراناهُ اللهُ تعالیٰ لَنا من الصّلاحِ و لِشیعتِنا المُؤمنینَ فی ذلکَ مادامَت دَولَةُ الدّنیا للفاسقینَ، فإنّا نُحیطُ عِلمًا بأنبائِکم و

«عن محمدِ بنِ المُثَنّی الأزدیُّ: أنَّهُ سَمِعَ أبا عبدِ اللهِ جعفرَ بنَ محمدٍ (علیه‌السّلام) یقولُ: "**نَحنُ السّببُ بینکُم و بینَ اللهِ (عزّوجلّ)**".»

المناقب، علوی، ص ۷۵:

«قالَ [أمیرالمؤمنین] صلّی اللهُ علَیه و آله: "**أنا أُحیی و أُمیتُ بِإذنِ رَبّی، و أنا أُنبِئُکُم بِما تَأکُلونَ و ما تَدَّخَرونَ فی بُیوتِکُم بِإذنِ رَبّی، و إنّی عالِمٌ بِضَمائِرَ قُلوبِکُم، و الأئمّةُ مِن وُلدی یَعلَمونَ و یَفعَلونَ هذا إذا أحَبّوا و أرادوا، لِأنّا کُلُّنا واحِدٌ... .**"»

الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲:

«قالَ سَمِعتُ أبا عبدِ اللهِ علیه السّلامُ یَقولُ: "**نَحنُ وُلاةُ أمرِ اللهِ و خَزَنَةُ عِلمِ اللهِ و عَیبَةُ وَحیِ اللهِ.**"» ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: "ما متولّیان امر خداوند و خزینه‌دار علم پروردگار و ظرف وحی خداوندیم."» (محقق)

الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳:

«سَمِعتُ أباالحَسَنِ الرّضا علیه‌السّلام یَقولُ: **الأئِمَّةُ خُلَفاءُ اللهِ عزّوجلّ فی أرضِهِ**». ترجمه:

«امام رضا علیه السّلام فرمود: "ائمه علیهم السّلام خلیفهٔ خداوند عزّوجلّ بر زمین هستند."» (محقق)

الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۸۶:

«سلیمان بنِ مهرانَ الأعمَشِ عن الصّادقِ جعفرِ بنِ محمدٍ عن أبیهِ محمدِ بنِ علیٍّ عن أبیهِ علیّ بنِ الحسینِ علیهم‌السّلام قالَ:... **نَحنُ أمانُ أهلِ الأرضِ کَما أنَّ النُّجومَ أمانٌ لِأهلِ السَّماءِ و نَحنُ الَّذینَ بِنا یُمسِکُ اللهُ السَّماءَ أن تَقَعَ عَلَی الأرضِ إلّا بِإذنِهِ و بِنا یُمسِکُ الأرضَ أن تَمیدَ بِأهلِها و بِنا یُنَزِّلُ الغَیثَ و بِنا یَنشُرُ الرَّحمَةَ و یُخرِجُ بَرَکاتِ الأرضِ و لو لا ما فی الأرضِ مِنّا لَساخَت بِأهلِها**». ترجمه:

«امام صادق از پدرش امام باقر از پدرش امام سجاد علیهم السّلام روایت می‌کند که فرمود: "ما امان اهل زمینیم همان‌گونه که ستارگان امان اهل آسمان‌اند، و ما همان کسانی هستیم که خداوند به‌وسیلهٔ ما آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و خداوند به‌وسیلهٔ ما زمین را نگه داشته تا مضطرب نگشته و اهل زمین را نلرزاند. خداوند به‌وسیلهٔ ما باران را نازل می‌گرداند و رحمتش را می‌گستراند و برکات زمین ظاهر می‌گردد. و اگر از میان ما کسی در زمین نبود، هرآینه اهلش را فرو می‌بُرد."» (محقق)

[1] به‌عنوان نمونه رجوع شود به بصائر الدّرجات، ص ۱۱ ـ ۵۱۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۳۳۷ و ۴۰۲ و ج ۴، ص ۵۷۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹ ـ ۶۱۷؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مهج الدّعوات، ص ۲۵۴؛ المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۶۲ ـ ۶۵.

[2] مأخوذ از: بصائر الدّرجات، ص ۴۲۴ ـ ۴۳۱ و ۲۶۰.

لا يَعزُبُ عنّا شَيءٌ مِن أخبارِكم... إنّا غيرُ مُهمِلينَ لِمُراعاتِكُم و لا ناسينَ لِذِكرِكُم؛ و لَولا ذلكَ لَنَزَلَ بِكُمُ اللَّأواءُ و اصطَلَمَكُمُ الأعداء.[1]

«ما اگرچه تا وقتی حکومت دنیا در دست فاسقین است، برحسب آنچه خداوند برای ما و شیعیانمان صلاح دیده و به ما نشان داده است، در مکانی دور از مساکن ظالمین زندگی می‌کنیم، اما بر احوال شما احاطهٔ علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی‌مانَد... ما هیچ‌گاه نسبت به رعایت حال شما اهمال نمی‌کنیم و هیچ‌گاه ذکر شما از یاد ما نمی‌رود و فراموش نمی‌شود. و اگر لطف و عنایت و کرَم و مرحمت ما نبود، هرآینه بلا و شدت بر شما نازل می‌شد و دشمنان، شما را زیر دست‌وپای خود لِه می‌کردند!»

و مقصود از ولایت تکوینی، همین است.

تنافی نداشتن ولایت تکوینی با ادلهٔ عقلی

بر این اساس، ولایت تکوینی با هیچ دلیل عقلی و مبنای فلسفی در تعارض نیست و کسی که احکام عقلی و مبانی فلسفی را فراگرفته باشد می‌فهمد که بنا بر سنخیت بین علت و معلول، لازم است که بین علت مجرده و معلول مادی واسطه وجود داشته باشد. علاوه بر این، همهٔ روایات و آیات اشاره و بلکه تصریح می‌کنند که بین ذات مجرّد خداوند و عالَمِ مخلوقات واسطه‌هایی وجود دارد؛ حال ممکن است این وسائط، ملائکهٔ مقرب باشند و ممکن است نفوس ائمه علیهم السّلام باشند.[2]

به‌جهت آنکه عوالم، مراتب مختلفی دارند؛ همان‌طور که بین ملائکه نیز مراتب مختلفی وجود دارد. در بعضی از روایات آمده است که خداوند متعال چهار ملَک دارد که هرکدام ازآنها بر شأن خاصی از اسماء و صفات پروردگار سیطره دارند؛ فرشتهٔ حیات، فرشتهٔ مرگ، فرشتهٔ علم و فرشتهٔ رزق و روزی.[3] این چهار فرشته

---

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲ و ۹۰۳؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷، با قدری اختلاف.

[2] الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳:

«عن ربعیّ بنِ عبدالله عن أبی‌عبدالله علیه‌السّلام أنَّهُ قالَ: **أبَی اللهُ أن یُجریَ الأشیاءَ إلّا بِأسبابٍ فَجَعَلَ لِکُلِّ شَیءٍ سَبَبًا و جَعَلَ لِکُلِّ سَبَبٍ شَرحًا و جَعَلَ لِکُلِّ شَرحٍ عِلمًا و جَعَلَ لِکُلِّ عِلمٍ بابًا ناطِقًا عَرَفَهُ مَن عَرَفَهُ و جَهِلَهُ مَن جَهِلَهُ؛ ذاکَ رسول الله و نَحنُ**». ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: "خداوند اِبا داشت از اینکه امور [عالم] را جز با اسباب [و واسطه‌هایی] جاری سازد، بنابراین برای هر چیزی سببی قرار داد و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی عِلمی و برای هر علمی راه و دری گویا قرار داد که آن درب را می‌شناسد آن که می‌شناسد و نمی‌شناسد آن که نمی‌شناسد و آن دربْ رسول خدا و ما هستیم.» (محقق)

[3] الخصال، ج ۱، ص ۲۲۵:

«عن موسی بنِ بَکرٍ عن أبی الحسنِ الأوّلِ علیه السّلام، قالَ: **قالَ رسول الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله: إنَّ اللهَ تَبارَکَ و تَعالیٰ اختارَ مِن کُلِّ شَیءٍ أربَعَةً، اختارَ مِنَ المَلائِکَةِ جَبرَئیلَ و میکائیلَ و إسرافیلَ و مَلَکَ المَوت**». ترجمه:

«امام کاظم علیه السّلام نقل فرمود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود: "خداوند تبارک و تعالی از هر چیزی چهار چیز برگزید؛ از ملائکه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک‌الموک را برگزید."» (محقق)

الدّر المنثور، ج ۱، ص ۹۳:

از سایر ملائکه بالاترند، و تحت فرمان این چهار ملَک، فرشتگان دیگری وجود دارند که آنان نیز فرشتگان دیگری تحت نفوذِ خود دارند [و به همین ترتیب،] تا اینکه به عالم ماده و شهادت برسند. به همین جهت ما معتقدیم که برحسب قاعدهٔ عقلیه امکان‌پذیر است که نفوس ائمه علیهم السّلام مراتبی بالاتر از ملائکه داشته باشند. این به‌حسب قاعدهٔ عقلیه بود.

دلیل نقلی بر برتری ائمه از تمام خلایق

علاوه بر این، ما می‌بینیم که در روایاتِ نقل‌شده از ائمهٔ اطهار علیهم السّلام به این تصریح شده است که نفوس کلّیه و قُدسیهٔ آنها دارای بالاترین مراتب است؛ همان‌طور که در ادعیهٔ ماه رجب می‌خوانیم: «**اللَهمّ إنّی أسألُکَ بِمَعانی جَمیعِ ما یَدعوکَ به وُلاةُ أمرِکَ المَأمونونَ علیٰ سِرِّکَ...**» تا به این فقره می‌رسد: «**لا فَرقَ بینَک و بینَهم.**»[1] همان‌طور که در بعضی از روایات آمده است: «**نَزِّلونا عن الرُّبوبیّةِ وقولوا فینا ما شِئتُم.**»[2] مسئلهٔ مهم همین است [که تأمل در آن باعث رفع امثال این اشکال می‌شود] که بعضی از برادران سؤال کرده‌اند: «پس هیچ فرقی بین خدا و ائمه وجود ندارد؟» خداوند از این انتساب و از این مسئله منزّه است! ائمه علیهم السّلام مانند سایر مخلوقات، بندگان خداوند متعال هستند و قضیّه به این شکل نیست. همان‌طور که ما می‌بینیم بین مخلوقات مراتب مختلفی وجود دارد؛ مثلاً گیاه از نظر فعّالیت [زیستی] و رشد و بقا و تولیدمثل بالاتر از جماد است، حیوان از گیاه بالاتر است و انسان نیز از حیوان بالاتر است. بدیهی است که این مراتب مختلف ممکن است بین سایر موجودات نیز وجود داشته باشد. مرتبهٔ امام علیه السّلام و نفس قدسی او از مرتبهٔ سایر خلایق بالاتر است. این بدیهی است که برای مخلوقات پروردگار مراتب مختلفی وجود داشته باشد و مرتبهٔ یکی بالاتر از دیگری باشد.

امکان لحوق شیعیان به ولایت تکوینی ائمه علیهم السّلام

«أخرجَ أبو الشیخِ عن عکرمةَ بن خالدٍ أنّ رجلًا قالَ: "یا رسول الله، أیُّ الخلقِ أکرمُ علی الله عزّوجلّ؟" قال: "**لا أدری.**" فجاءَهُ جبریلُ علیه‌السّلام فقال: "**یا جبریل، أیُّ الخلقِ أکرَمُ علَی الله؟**" قال: "لا أدری." فعَرَجَ جبریلُ ثمّ هَبَطَ فقال: "أکرمُ الخلقِ علی اللهِ جبریلُ و میکائیلُ و إسرافیلُ و ملکُ الموتِ. فأمّا جبریلُ فصاحبُ الحربِ و صاحبُ المرسلینَ؛ و أمّا میکائیلُ فصاحبُ کلِّ قطرةٍ تَسقُطُ و کلِّ ورقةٍ تَنبُتُ و کلِّ ورقةٍ تَسقُطُ؛ و أمّا ملکُ الموتِ فهو موکَّلٌ بقَبضِ کلِّ روحِ عبدٍ فی بَرٍّ أو بَحرٍ؛ و أمّا إسرافیلُ فأمینُ اللهِ بینَه و بینَهم». ترجمه:

«عکرمة بن خالد می‌گوید: مردی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم پرسید: "ای رسول خدا، کدام‌یک از خلایق نزد خداوند عزّوجلّ گرامی‌ترند؟" رسول خدا فرمود: "نمی‌دانم!" پس جبرائیل نزد حضرت آمد، حضرت به او فرمود: "ای جبرائیل، کدام‌یک از خلایق نزد خداوند گرامی‌ترند؟" جبرائیل عرض کرد: "نمی‌دانم!" پس جبرائیل به آسمان رفت و دوباره فرود آمد و گفت: "گرامی‌ترین خلایق نزد خداوند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک‌الموت هستند. پس جبرائیل صاحب جنگ و مصاحب فرستادگان خداست، اما میکائیل پس مسئول هر قطره‌ای است که [از آسمان] فرو می‌افتد و هر برگی است که می‌روید و هر برگی که از درخت می‌افتد، و اما ملک‌الموت پس گماشته شده است بر گرفتن روح هر بنده‌ای که در خشکی یا دریاست، و اما اسرافیل پس امین [و واسطهٔ] خداوند است مابین او و آنها."» (محقق)

[1] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۰۳.

[2] در بعضی [از منابع] ادعیه «**لا فَرقَ بینَک و بینَها**» [آمده است].* ولی در [برخی از چند] نسخهٔ [کتاب مصباح‌المتهجد] شیخ طوسی آمده است: «**لا فَرقَ بینَک و بینهم إلاّ أنّهم عبادُکَ و خَلقُک.**»

*الإقبال، ج ۳، ص ۲۱۴.

و ما نیز می‌توانیم به این مرتبهٔ امام علیه السّلام برسیم که به اراده و اذن خداوند متعال قدرت بر ایجاد و خلق اشیا دارد؛ [معجزاتی] مانند ردّالشمس[1] و شقّ‌القمر[2] و سخن گفتن با درختان[3] و سایر معجزاتی که از ائمه علیهم السّلام شنیده‌ایم و دیده‌ایم و در کتاب‌ها خوانده‌ایم[4] و همهٔ آنها صحیح است و هیچ شک و اختلافی در آنها نیست؛ بلکه ما حتی از افراد مؤمن و متقی در زمان حاضر خود هم بعضی از این مسائل را دیده‌ایم؛[5] حال چطور امام علیه السّلام نتواند این‌گونه عمل کند و چگونه ما این مسئله را برای امام علیه السّلام منکر می‌شویم؟!

ما حتی در خصوص علم غیب هم می‌گوییم که این مسئله [برای امام علیه السّلام] پیش‌پاافتاده است؛ همان‌طور که خداوند در خواب و رؤیا ما را از مسائل آینده باخبر می‌کند. چگونه علم غیب را برای امام علیه السّلام انکار می‌کنیم؟! چگونه است که می‌گوییم امام علیه السّلام مانند سایر افراد عادی است و علم غیب نمی‌داند و از آن اطلاع ندارد؟! با اینکه ما این را از افراد عادی و حتی از هندوها هم می‌بینیم و می‌شنویم! هندوها می‌توانند چنین کنند ولی امام نتواند؟! این واقعاً خنده‌دار است! [کسانی که چنین می‌گویند] واقعاً چه منظوری دارند؟! این مسئله از مسائل عادی است!

مسئله در خصوص ولایت تکوینی این است که هیچ دلیل عقلی در نفی ولایت امام علیه السّلام با ولایت خداوند متعال وجود ندارد.

عینیّت ولایت ائمه با ولایت پروردگار و عدم تنافی با آن

البتّه این باطل است که [قائل شویم] همان‌طور که خداوند متعال در خلق اشیا و تدبیر عالم دارای ولایت است، ولایتِ پیامبر یا امام علیه السّلام هم در کنار و عرض ولایت خداوند قرار دارد. این قطعاً و کاملاً باطل است و این شرک و کفر نسبت به پروردگار می‌باشد.

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۵۶۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳.

[2] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۸۴؛ البدایة و النّهایة، ج ۳، ص ۱۱۸ ـ ۱۲۲.

[3] بصائر الدّرجات، ص ۲۵۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۹۳.

[4] جهت اطلاع پیرامون معجزات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم، رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱ ـ ۱۷۰، مجموعاً ۲۶۰ معجزه؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۲۵ ـ ۴۲۱، باب جوامع معجزاته صلّی الله علیه و آله و سلم، مجموعاً ۱۴۳ معجزه.

جهت اطلاع از معجزات امیرالمؤمنین علیه السّلام رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۱ ـ ۲۳۵، جمعاً ۷۸ معجزه.

هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر بر معجزات ائمه معصومین علیهم السّلام رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱ ـ ۴۸۴ و ج ۲، ص ۷۹۲ ـ ۸۷۴؛ نوادر المعجزات؛ عیون المعجزات؛ إثبات الهداة بالنّصوص و المعجزات؛ مدینة معاجز الأئمّة الإثنی عشر.

[5] به‌عنوان نمونه رجوع شود به معادشناسی، ج ۱، ص ۱۰۰ ـ ۱۱۰ و ۲۳۰ ـ ۲۳۳؛ روح مجرّد، ص ۵۵۷؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۰ ـ ۳۶ و ص ۱۶۶، تعلیقه.

بلکه ما می‌گوییم که ولایت در عالم، ولایت واحدی است و این ولایت از خداوند متعال نشئت گرفته است و خداوند آن را در نفس امام علیه السّلام جاری کرده است؛ پس آنچه امام علیه السّلام انجام می‌دهد نفس ولایت خداوند است و خارج از آن نیست و او نمی‌تواند با پروردگار مخالفت کند. امام علیه السّلام یا پیامبر به مرتبهٔ بندگی رسیده است؛ به‌نحوی که در نفس خود اصلاً استقلالی در برابر پروردگار نمی‌بیند و خود را در عرض خدا مشاهده نمی‌کند و ارادهٔ خود را ارادهٔ مستقلی در کنار ارادهٔ پروردگار نمی‌یابد.

آیات قرآن به این مسئله اشاره می‌کند: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ * لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ﴾.[1] یعنی پیامبر ابداً نمی‌تواند کاری انجام دهد که مخالف ارادهٔ ماست و اگر چنین چیزی بخواهد، مسلّماً ما با دست قدرتِ خود او را خواهیم گرفت. او به مرتبهٔ عبودیت رسیده است؛ به مرتبه‌ای رسیده است که قدرتِ او قدرت خداست؛ و [این را ادراک نموده است که] اصلاً یک قدرت بیشتر وجود ندارد.

به‌عنوان مثال آیا این دست می‌تواند ادعا کند که قدرتش از قدرتِ دستِ دیگر بیشتر است؟! نمی‌تواند! زیرا قدرتی که در این دست و قدرتی که در دست دیگر هست، هر دو قدرت واحدی است که در بدن انسان منتشر شده است. آن دست نمی‌تواند مدعی شود که قدرت او از قدرتی که در انسان است بیشتر است؛ زیرا قدرتی که در گوش و چشم و پا هست، همه از قدرت واحدی نشئت گرفته است و این قدرت واحد در همهٔ اعضا منتشر شده است: بخشی از آن در این دست است، بخشی از آن در آن دست است و همهٔ اینها به نفْس انسان مرتبط است و نفْسِ انسان تنها مدبّر برای به کار بردنِ اجزا و اعضای بدن است، در [انجام] هرچه که می‌خواهد انجام دهد.

آری، هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید ولایت تکوینی امام علیه السّلام در مقابل ولایت تکوینی خداوند متعال قرار دارد؛ این کفر به خداوند و شرک است. هیچ ولایتی نیست مگر یک ولایت واحد! هیچ قدرتی نیست مگر یک قدرت واحد! به‌عنوان مثال، اگر فرشتهٔ مرگ، جناب عزرائیل بگوید که من قادر هستم در عرض ارادهٔ خداوند ارواح را قبض کنم، خداوند به او می‌فرماید: «ساکت باش! تو قدرتی نداری که در برابر من قد عَلَم کنی و این‌گونه عمل کنی و این‌طور سخن بگویی.» اگر خدا اراده کند این قدرت را از او می‌گیرد و اگر اراده کند این قدرت را به او عطا می‌کند. امام هم چنین موقعیتی دارد؛ اگر پروردگار بخواهد، این قدرت را به او عنایت می‌کند و اگر نخواهد، این قدرت را از او می‌گیرد. اعتقاد ما چنین است.

---

[1] سورهٔ حاقّه (۶۹) آیات ۴۴ ـ ۴۷. امام‌شناسی، ج ۷، ص ۴۸:
«و اگر این پیغمبر از نزد خود مطالبی ساخته و به ما نسبت دهد و به ما ببندد، ما با دست قدرت خود او را درخواهیم گرفت؛ پس از آن رگِ حیاتی و رگِ قلب او را می‌بُریم و هیچ‌یک از شما یارای آن را ندارد که نگذارد و مانع از این کار شود!»

این همان ارادهٔ خداست و امام نیز خلاف این را نمی‌گوید. امام علیه السّلام می‌گوید: «من بنده‌ای از بندگان خدا هستم» و پیامبر هم می‌گوید: «من بنده‌ای از بندگان خدا هستم.» ما در شهادتین می‌گوییم: **«أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وحدَه لا شَریکَ لَه و أشهَدُ أنَّ محمّدًا عبدُهُ و رَسولُه.»**[1] یعنی مقام عبودیت بالاتر از مقام رسالت است [که «عبودیت» بر «رسالت» مقدّم شده است]: **عبدُهُ و رسولُه!**

رسیدن به مقام عبودیت، موجب وصول به مرتبهٔ ولایت تکوینی

منظور [از ولایت تکوینی] همین است. اگر شخصی به مرتبهٔ عبودیت برسد، به مرتبهٔ ولایت تکوینی می‌رسد. یعنی همان‌طور که امام علیه السّلام به واسطهٔ ولایت تکوینی [در امور عالم] تصرف می‌کند، بنده‌ای که به وجود امام زمان علیه السّلام ایمان داشته باشد و تحت ولایت امام زمان قرار داشته باشد، امام زمان که بر نفس او سیطره دارد، به او قدرت می‌دهد؛ همان‌طور که خداوند این قدرت را به امام زمان داده است. به عبارت دیگر، این شخص همان کاری را می‌تواند انجام دهد که امام زمان می‌تواند انجام دهد.

ولیّ الهی شخصی است که به مرتبهٔ ولایت و مرتبهٔ عبودیت رسیده است و این قدرت را دارد که خورشید را برگرداند؛ اگرچه انجام نمی‌دهد.[2] همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السّلام قدرت ردّالشمس دارد؛ قدرت شقّ‌القمر دارد، همان‌طور که پیامبر بر شکافتن ماه قدرت دارد؛ و او [این کارها را] برحسب مصلحت انجام می‌دهد.

حکایت مرحوم شیخ حسن‌علی نخودکی اصفهانی در ظهور اسم «محیی»

و ما بسیاری از این قبیل مسائل را دیده‌ایم؛ حتی از افرادی که به مرتبهٔ کمال نرسیده‌اند نیز چنین کراماتی دیده‌ایم و در کتب هم ذکر شده است. شما در کتاب‌ها دربارهٔ اشخاص صالح، عابد و متّقی که دعا می‌کردند [و اجابت می‌شد، چیزی] نخوانده‌اید؟! بنده در بعضی از کتب [احوالات و تصرفاتِ] شخصی را که از صالحان و اولیاءِ درگذشته بود، خوانده‌ام.

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

[2] روح مجرّد، ص ۵۵۶:

«ایشان [مرحوم سید هاشم حدّاد رضوان‌الله‌علیه] با داشتن سرمایه‌های معنوی الهی و متحقّق بودن به ولایت که هرگونه کاری حتّی کرامات عجیبه و غریبه از او ساخته است، در تمام مدت عمر یک بار دیده نشد که از آن طریق ارتزاق کند و یا رفع حاجت بنماید. و می‌فرمود: "خدا دوست دارد بنده‌اش تسلیم باشد و او برای بندهٔ خود اختیار کند، نه آنکه بنده چیزی را اختیار کند. اختیار بنده مطلوب نیست. و خواست او گرچه برآورده شود و می‌شود، [اما] خلاف روش محبّت و عبودیّت است. خدا دوست دارد بنده‌اش بنده شود؛ یعنی از اراده و اختیار بیرون شود."

به شاگردان خود توصیه می‌نمودند:

"به‌دنبال کشف و کرامات نروید! این طلب‌ها سالک را از خدا دور می‌کند، گرچه مطلوبش حاصل شود. کرامت و کشفی که خدا پیش آورد ممدوح است نه آن را که بنده دنبال کند."»

اقوام یک خانم به این شخص عالم مراجعه کردند و گفتند: «آقایی می‌خواهد همسرش را طلاق دهد؛ چون رَحِمِ همسرش را از شکمش درآورده‌اند و بچه‌دار نمی‌شود. چه‌کار کنیم؟» آن عالم گفت: «خداوند به شما پسری عطا خواهد کرد!» گفتند: «او اصلاً رحم ندارد!» گفت: «شما از من رَحِم می‌خواهید یا از من پسر می‌خواهید؟! شما از من پسر خواستید، خدا هم به شما پسر خواهد داد!» بعد از نُه ماه، خداوند به او پسری عطا کرد و نام او را علی گذاشتند که الآن در ایران زندگی می‌کند و ساکن مشهد است.[1] این از دعای آن شخص [عالم] است؛ با اینکه مادرش اصلاً رحم نداشت! این چطور ممکن است؟! این همان زنده کردن و احیاء است. اطبّا دربارهٔ این مسئله چه می‌گویند؟! آیا این معجزه است یا معجزه نیست؟! این معجزه است! این قضیّه را عده‌ای از پزشکان مشهد که از رفقای ما هستند در حضور مرحوم والد [علامهٔ طهرانی] نقل کردند و آن شخص را دیده بودند. معجزه همین است!

با این تفاسیر، آیا پیامبر یا امام قادر بر زنده کردنِ موجودات نیست؟! آیا این مسخره نیست؟! درحالی‌که می‌بینیم [مؤمنین این قدرت را دارند] و داستان‌های بسیار زیادی از این قبیل وجود دارد.[2] دربارهٔ احوالات این شخصِ جلیل کتابی تألیف شده است که نمی‌دانم آیا به عربی ترجمه شده است یا نه؛ ولی به زبان فارسی وجود

---

[1] سیرهٔ صالحان، ص ۳۵۹:

«مرحوم شیخ حسن‌علی نخودکی از عرفا نبود، ولی مرد بزرگ، صاحب‌نفَس و صاحب‌دلی بود که از این قبیل قضایا از ایشان دیده شده است. در همان سال‌های آخر حیات مرحوم والد [علامهٔ طهرانی] قدّس الله نفسه الزّکیة روزی چند نفر از پزشکان بسیار معروف مشهد که هرکدام در رشتهٔ خود نفر اول بودند، برای دیدن ایشان به منزل اندرونی آمدند. بنده نیز در آنجا حاضر و شاهد بودم که یکی از آنها گفت:

> یکی از اقوام ما که هنوز در قید حیات است، فرزند مادری است که او مدتی بعد از ازدواجش، دچار کسالتی شد که بعد به‌طور کلی رَحِمش با عمل جراحی از بین رفت و طبعاً دیگر بچه‌دار نمی‌شد. شوهر او هم علاقهٔ زیادی به بچه داشت و درصدد ازدواج مجدد بود؛ لذا خانوادهٔ آنها که بسیار به هم ریخته بودند بالأخره خدمت مرحوم آقا شیخ حسن‌علی نخودکی می‌رسند و قضیّه را توضیح می‌دهند و ایشان می‌گوید: "دختر دوست دارید یا پسر؟"
> می‌گویند: "ما پسر خیلی دوست داریم!"
> ایشان هم انجیری برمی‌دارد و دعایی می‌خواند و می‌گوید: "این انجیر را به او بدهید بخورد؛ ان‌شاءالله خداوند بعد از نُه ماه پسری عنایت می‌کند!"
> می‌گویند: "آقا! این زن رحِم ندارد!"
> ایشان می‌گوید: "شما از من پسر می‌خواهید یا رحم؟! شما این انجیر را به او بدهید!"»

[2] نشان از بی‌نشان‌ها، ص ۸۸:

«آقای ظفرالسّلطان که از محترمین نهاوند بودند نقل نمودند:

> خدمت حضرت شیخ [حسن‌علی نخودکی اصفهانی] مشرّف شدم؛ عرض کردم: "عروسم اولاد ندارد و چون که تخمدان او را برداشته‌اند، دکترها می‌گویند حامله نمی‌شود." ایشان فرمودند: "تو برای پسرت اولاد می‌خواهی؛ چه‌کار داری عروست تخمدان دارد یا ندارد؟!" و بعد دعایی دادند و چند دانه خرما و خداوند به آنها چندین اولاد عنایت فرمود!»

دارد.[1] و همچنین بسیاری از اشخاص دیگر مانند او [چنین قدرتی دارند]. داستان‌هایی که ما دربارهٔ آیت‌الله قاضی و بسیاری از بزرگان، علما و اولیا شنیده‌ایم نیز از همین قبیل است.[2] این مسئلهٔ عادی و ساده‌ای است و خدا این قدرت را در وجود آنها قرار داده است و در ائمه علیهم السّلام بالاتر از آن را قرار داده است؛ [لذا] ائمه [نیز] بر این [مسئله] سیطره دارند.

علم غیب، شأنی از شئون ولایت تکوینی

اما در خصوص علم غیب [باید بگوییم که] این مسئله از ولایت تکوینی ساده‌تر است؛ چراکه ولایت تکوینی شئون مختلفی از قبیل قدرت و اَفعال خارجی دارد، و یکی از این شئون عبارت است از اطلاع امام علیه السّلام یا اطلاع شخص نسبت به حوادث و مسائل خارجی.

آیات دال بر دسترسیِ افرادِ دارای ولایت تکوینی به علم غیب

و همان‌طور که در آیات شریفه هم به آن اشاره شده است، پیامبران علیهم السّلام از مسائل غیبی اطلاع داشتند؛ مثلاً حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام، از آنچه افراد در نفس خود پنهان می‌داشتند یا در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، به آنها خبر می‌داد.[3]

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً﴾؛[4] این آیه تصریح می‌کند که خداوند این قدرت را به دیگری، مانند رسول (پیامبر) و غیر او عطا می‌کند.

---

[1] کتاب نشان از بی‌نشان‌ها، در احوالات مرحوم حاج شیخ حسن‌علی نخودکی اصفهانی رحمة الله علیه.

[2] رجوع شود به تعلیقه ۵ از ص ۱۴ از همین مجلس.

[3] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۴۹:

﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

امام‌شناسی، ج ۱، ص ۱۴۵:

«من برای شما از خدا، نشانه و علامتی بر پیغمبری خود آورده‌ام: من از گِل برای شما پرنده‌ای می‌سازم، سپس در او می‌دمم به اذن خدا، به پرواز درمی‌آید؛ و من کور مادرزاد را شفا می‌دهم، و مرض پیسی را شفا می‌دهم، و مردگان را زنده می‌نمایم به اذن خدا، و از آنچه خورده‌اید و در خانه‌های خود ذخیره نموده‌اید به‌شما خبر می‌دهم؛ اگر حاضر برای ایمان آوردن شوید، در این کارهایی‌که می‌کنم نشانه و علامتی است از صدق دعوای من.»

همچنین رجوع شود به سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۱۱۰.

[4] سورهٔ جن (۷۲) آیهٔ ۲۶ و ۲۷. امام‌شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳:

«خداوند عالم به تمام غیب است و بس، پس برغیب خود هیچ‌کس را واقف نمی‌گرداند مگر آن رسولی را که بپسندد و انتخاب و اختیار نماید، که در این‌صورت در پیش رو و در پشت سر آن رسول (از فرشتگان خود) محافظ و پاسدار می‌گمارد.»

پاسخ به شبهۀ «منافات داشتن علم غیب با بشر بودنِ اولیای الهی»

آیاتی که برای نفی علمِ [غیبِ] امام علیه السّلام یا شخص دیگر ممکن است مورد استناد قرار بگیرند، آیاتی هستند که اشاره می‌کنند پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلم و سایر انبیاء، مانند سایر افراد بشر هستند؛ [مانند آیۀ] ﴿إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾.[1] بله [این صحیح است] ولی [همان‌طور که] ما در جلسات گذشته گفتیم، بشر بودن با این امور منافاتی ندارد؛ همان‌طور که ملائکه با اینکه از جنس فرشته و از بندگان خدا هستند، قدرت اطلاع از غیب را دارند. بشر بودن یک مسئلۀ خارجی و مادی است و منافاتی [با اطلاع از غیب] ندارد. مهم این است که پروردگار به این بشر این قدرت را می‌دهد و با این قدرت او می‌تواند آینده و گذشته‌اش را ببیند.

در بعضی از آیات هم به این مسئله تصریح شده است؛ همان‌طور که در سورۀ ابراهیم می‌فرماید: ﴿قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِينٍ * قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ﴾.[2] مسئلۀ مهم همین [عبارت آخر آیه] است: خداوند بر آنها منت نهاد و بر ما منت ننهاده است و ما باید از خدا بخواهیم که بر ما [نیز] منت بگذارد.

در ﴿إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ اشکالی وجود ندارد و صحیح است؛ ولی خداوند برحسب میزان قدرتی که به ما می‌دهد (از اطلاع بر غیب، اطلاع بر وحی، اطلاع بر مسائل تکوینی) بر ما منت می‌گذارد. به‌واسطۀ این معناست که پیامبر و ائمه علیهم السّلام بر ما امتیاز پیدا می‌کنند؛ پیامبر این قدرت را دارد که از مسائل آینده و از غیب خبر دهد، ولی ما این قدرت را نداریم و لازم است که ما هم به این مرتبه برسیم.

امکان دسترسی به علم غیب و تصرفات تکوینی برای تمام شیعیان ائمه

همان‌طور که در روایات آمده است که [ائمۀ معصومین می‌فرمایند] این مسئله تنها مخصوص به ما نیست؛ بلکه هریک از شیعیان ما و هرکس که از ما اطاعت کند و دنباله‌روِ راه ما باشد، خداوند او را بر این [مسئله] توفیق می‌دهد.

شخصی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و گفت: «ای رسول خدا! چرا هرگاه ما در محضر شما می‌نشینیم و نصایح شما را می‌شنویم و در کلام شما تفکر می‌کنیم، گویی از این عالم ماده و شهوات و دنیا دور

---

[1] سورۀ ابراهیم (۱۴) آیۀ ۱۱. امام‌شناسی، ج ۷، ص ۲۷۱:
«ما نیستیم مگر بشری همانند شما.»

[2] سورۀ ابراهیم (۱۴) آیۀ ۱۰ و ۱۱. ترجمۀ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶:
«آنها گفتند: "شما نیز جز بشرهایی مثل ما نیستید که می‌خواهید ما را از خدایانی که پدرانمان می‌پرستیده‌اند منصرفمان کنید. پس برای ما دلیلی روشن بیاورید." پیغمبرانشان به آنها گفتند: "درست است که ما نیز جز بشرهایی مثل شما نیستیم، ولی خدا به هرکس از بندگان خویش بخواهد، منت می‌نهد."»

می‌شویم و در آسمان به پرواز درمی‌آییم! اصلاً انگار روی زمین نیستیم و خود را در بهشت می‌یابیم. ولی همین که از محضر شما خارج می‌شویم و بعضی از چیزهای مادی را می‌بینیم، شیطان بر ما مسلط می‌شود و این حالت را از بین می‌برَد.» رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم به او پاسخ دادند:

لو بَقیتُم علیٰ هذه الحالةِ لَتَرَونَ ما أریٰ و لَتَسمَعونَ ما أسمَع.[1]

«اگر بر این حالت باقی بمانید (یعنی اگر بر حالت مراقبه و تفکر محافظت کنید و اگر چشمان خود را بر هر چیزی که مخالف رضای الهی است ببندید) می‌بینید آنچه را که من می‌بینم، و می‌شنوید آنچه را که من می‌شنوم.»

یا در بعضی از روایات می‌فرماید:

من أخلَصَ للهِ عَمَلَه أربعینَ صباحًا أجرَی اللهُ یَنابیعَ الحکمةِ مِن قلبِه علیٰ لسانِه.[2]

هرکس چهل روز [خود و] کار خود را برای خداوند خالص کند، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش ظاهر گردد.

این همان رسیدن به این مرتبه است. اربعینیّاتی که اولیای الهی و عرفا به شاگردان خود توصیه می‌کردند، همین است و بسیاری از روایات به این مسئله اشاره دارد.[3]

---

[1] مأخوذ از: الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳ و ۴۲۴؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۶۶؛ صریح السنّة، ص ۲۹؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۶۴۳؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۶۱.

[2] عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۶۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۹۴. با قدری اختلاف در مصادر.

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۷:

«... اللّهُمّ بَلیٰ لا تَخلو الأرضُ مِن قائمٍ لِلهِ بِحُجَّةٍ إمّا ظاهِرًا مشهورًا و إمّا خائِفًا مَغمورًا لِئَلّا تَبطُلَ حُجَجُ اللهِ و بَیِّناتُهُ و کَم ذا و أینَ أولئِکَ؟! أولئِکَ و اللهِ الأقَلّونَ عَدَدًا و الأعظَمونَ عندَ اللهِ قَدرًا. یَحفَظُ اللهُ بِهِم حُجَجَهُ و بَیِّناتِهِ حتّیٰ یودِعوها نُظَراءَهُم و یَزرَعوها فی قلوبِ أشباهِهِم. هَجَمَ بِهِمُ العلمُ علیٰ حقیقةِ البصیرةِ و باشَروا روحَ الیقینِ و استَلانوا ما استَوعَرَهُ المُترَفونَ و أنِسوا بِما استَوحَشَ مِنهُ الجاهِلونَ و صَحِبوا الدُّنیا بِأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمحَلِّ الأعلیٰ أولئِکَ خُلَفاءُ اللهِ فی أرضِهِ و الدُّعاةُ إلیٰ دینِه... .»

الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲:

«... و ما یَتَقَرَّبُ إلیَّ عبدٌ مِن عِبادی بِشَیءٍ أحَبَّ إلیَّ مِمّا افتَرَضتُ علیهِ و إنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إلیَّ بِالنّافِلَةِ حتّیٰ أُحِبَّهُ فَإذا أحبَبتُهُ کُنتُ إذًا سَمعَهُ الّذی یَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الّذی یُبصِرُ بِهِ و لِسانَهُ الّذی یَنطِقُ بِهِ و یَدَهُ الّتی یَبطِشُ بِها إن دَعانی أجَبتُهُ و إن سَألَنی أعطَیتُه.»

بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۷:

«... إلٰهی فَاسلُک بِنا سُبُلَ الوصولِ إلیکَ و سَیِّرنا فی أقرَبِ الطُّرُقِ لِلوفودِ علیکَ قَرِّب علینا البعیدَ و سَهِّل علینا العسیرَ الشّدیدَ و ألحِقنا بِالعبادِ الّذینَ هُم بِالبِدارِ إلیکَ یُسارِعونَ و بابَکَ علیٰ الدّوامِ یَطرُقونَ و إیّاکَ فی اللّیلِ یَعبُدونَ و هُم مِن هیبَتِکَ مُشفِقونَ الّذینَ صَفَّیتَ لهم المَشارِبَ و بَلَّغتَهُمُ الرّغائِبَ و أنجَحتَ لهم المطالِبَ و قَضَیتَ لهم مِن وصلِکَ المَآرِبَ و مَلَأتَ لهم ضمائِرَهُم مِن حبِّکَ و رَوَّیتَهُم مِن صافی شِربِکَ فَبِکَ إلیٰ لَذیذِ مناجاتِکَ وَصَلوا و مِنکَ أقصیٰ مقاصِدِهِم حَصَّلوا... .»

بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸:

«... إلٰهی فاجعَلنا مِمَّنِ اصطَفَیتَهُ لِقُربِکَ و وَلایَتِکَ و أخلَصتَهُ لِوُدِّکَ و محبَّتِکَ و شَوَّقتَهُ إلیٰ لقائِکَ و رَضَّیتَهُ بِقضائِکَ و مَنَحتَهُ بِالنَّظرِ إلیٰ وجهِکَ و حَبَوتَهُ بِرضاکَ و أعَذتَهُ مِن هَجرِکَ و قِلاکَ و بَوَّأتَهُ مَقعَدَ الصِّدقِ فی جوارِکَ و خَصَصتَهُ

پس این مسئله فقط به پیامبران و ائمه علیهم السّلام اختصاص ندارد؛ بلکه هرکس در ذیل ولایت امام علیه السّلام باشد و از او اطاعت کند و با او مخالفت نکند و به تکلیف خود و رضای الهی عمل نماید، و همچنین به اِتیان دستور و برنامه‌ای بپردازد که انسان را به مراتب عالیه می‌رساند، به این مرتبه خواهد رسید.

حکایت خلقِ أبدان جابر بن یزید جُعفی

آیا ما در کتب دربارهٔ احوال سلمان که از اصحاب ائمه است نخوانده‌ایم که به مراتب عالیهٔ ایمان رسید[1] و اصحاب پیامبر از او کرامات و معجزاتی می‌دیدند که باعث شگفتی آنان می‌شد؟![2] آیا ما در کتب، مطالبی دربارهٔ دربارهٔ جابر بن یزید جُعفی نخوانده‌ایم؟ جابر بن یزید جُعفی از بزرگ‌ترین اصحاب ائمه و از اصحاب سرِّ امام باقر علیهم السّلام بود.

عده‌ای از اصحاب نزد امام علیه السّلام حضور داشتند و دربارهٔ مسائل عادی صحبت می‌کردند. جابر بن

بمعرفتِکَ و أهَّلتَهُ لعبادتِکَ و هَیَّمتَهُ لإرادتِکَ و اجتَبَیتَهُ لمشاهَدَتِکَ و أخلَیتَ وجهَهُ لَکَ و فَرَّغتَ فُؤادَهُ لحُبِّکَ و رَغَّبتَهُ فیما عندَکَ و ألهَمتَهُ ذکرَکَ و أوزَعتَهُ شکرَکَ و شَغَلتَهُ بِطاعتِکَ و صَیَّرتَهُ مِن صالِحی بریَّتِکَ و اخترتَهُ لِمناجاتِکَ و قَطَعتَ عنهُ کُلَّ شَیءٍ یَقطَعُهُ عنکَ... .»

بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۹:

«**... و اجعَلنی مِن صَفوَتِکَ الَّذینَ أحلَلتَهُم بُحبوحةَ جَنَّتِکَ و بَوَّأتَهُم دارَ کَرامَتِکَ و أقرَرتَ أعیُنَهُم بِالنَّظَرِ إلیکَ یومَ لِقائِکَ و أورَثتَهُم منازِلَ الصِّدقِ فی جِوارِک...**.»

بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۰:

«**... إلٰهی فاجعَلنا مِن الَّذینَ تَوَشَّحَت أشجارُ الشَّوقِ إلیکَ فی حَدائِقِ صُدورِهِم و أخَذَت لَوعَةُ محبَّتِکَ بِمَجامِعِ قلوبِهِم فَهُم إلیٰ أوکارِ الأفکارِ یَأوونَ و فی ریاضِ القُربِ و المکاشفةِ یَرتَعونَ و مِن حیاضِ المحبَّةِ بِکَأسِ الملاطَفةِ یَکرَعونَ و شرائِعِ المُصافاةِ یَردونَ قد کُشِفَ الغِطاءُ عن أبصارِهِم و انجَلَت ظُلمةُ الرَّیبِ عن عقائِدِهِم مِن ضمائِرِهِم و انتَفَت مُخالَجةُ الشَّکِّ عن قلوبِهِم و سَرائِرِهِم و انشَرَحَت بِتَحقیقِ المعرِفةِ صُدورُهُم و عَلَت لِسَبقِ السَّعادةِ فی الزَّهادةِ هِمَمُهُم و عَذُبَ فی مَعینِ المعامَلَةِ شَرِیعُهُم و طابَ فی مجلسِ الأنسِ سِرُّهُم و أمِنَ فی مَوطِنِ المَخافَةِ سِربُهُم و اطمَأنَّت بِالرُّجوعِ إلیٰ ربِّ الأربابِ أنفُسُهُم و تَیَقَّنَت بِالفَوزِ و الفلاحِ أرواحُهُم و قَرَّت بِالنَّظرِ إلیٰ محبوبِهِم أعیُنُهُم و استَقَرَّ بِإدراکِ السُّؤلِ و نَیلِ المَأمولِ قرارُهُم و رَبِحَت فی بَیعِ الدّنیا بِالآخرةِ تجارَتُهُم...** .»

الإقبال، ج ۳، ص ۲۹۹:

«**... إلٰهی هَب لی کمالَ الإنقِطاعِ إلیکَ، و أنِر أبصارَ قلوبِنا بِضیاءِ نظرِها إلیکَ، حتّیٰ تَخرِقَ أبصارُ القلوبِ حُجُبَ النّورِ، فَتَصِلَ إلیٰ معدِنِ العظمةِ و تَصیرَ أرواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قدسِکَ، إلٰهی و اجعَلنی ممَّن نادَیتَهُ فَأجابَکَ و لاحَظتَهُ فَصَعِقَ لِجلالِکَ، فَناجَیتَهُ سِرًّا و عَمِلَ لَکَ جَهرًا... إلٰهی و ألحِقنی بِنورِ عِزِّکَ الأبهَجِ، فَأکونَ لَکَ عارِفًا، و عن سِواکَ منحَرِفًا، و مِنکَ خائِفًا مراقِبًا...** .»

عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۱۱۳:

«قال [النبیّ] صلّی‌الله علیه‌و آله و سلّم: **لَولا أنَّ الشَّیاطینَ یَحومونَ حَولَ قلبِ ابنِ آدَمَ لَنَظَرَ إلیٰ المَلَکوت.**»

[1] رجوع شود به الخصال، ج ۲، ص ۳۶۱ و ۴۴۸؛ الاختصاص، ص ۱۱ و ۱۲ و ۲۲۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۱، ص ۴۰۸ ـ ۴۲۴.

[2] رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۹؛ الاختصاص، ص ۱۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۷۳؛ رجال الکشّی، ص ۱۹ و ۲۰؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الدّرجات الرّفیعة، ص ۲۱۱.

یزید هم در کنار امام علیه السّلام بود. یکی از اصحاب گفت: «یا ابن‌رسول‌الله! خدا را شکر که ما دیشب از وجود جناب جابر بن یزید مستفیض بودیم؛ او شب گذشته در منزل ما بود و دربارهٔ مطالبی برای ما سخن گفت و ما خیلی استفاده کردیم.» شخص دیگری گفت: «نه! جابر شب گذشته در منزل ما بود و ما از او بهره بردیم!» نفر سومی گفت: «نه! جابر دیشب نزد ما بود و ما از ایشان استفاده کردیم!» امام باقر علیه السّلام رو به جابر کردند و فرمودند: «این کار را نکن!» این چگونه ممکن است؟! او از اصحاب ائمه بود که در یک لحظه در چهار جا یا در چهار خانهٔ مختلف از خانه‌های اصحاب امام علیه السّلام حضور داشت. آیا این همان خَلق اَبدان نیست؟! ولی امام علیه السّلام به او فرمودند: «این کار را نکن! مردم توان [ادراک و تحمل این قضیّه را] ندارند.»

آیا این مسئله که در روایات و کتب نقل شده، چیزی غیر از ولایت تکوینی است؟! اما از آنجا که او تحت سیطره و ولایت امام باقر علیه السّلام بود، خداوند با این نعمت بر او منت نهاد و او به این مطلب رسید. و [البتّه] این برای او کرامتی نیست؛ کرامتِ جابر معرفت است نه این مسائل؛ این چیزها لازمهٔ این مراتب است؛ هرکس به این مرتبه برسد، خداوند به او عطا می‌کند. مثل این می‌ماند که شما به خانهٔ رفیقتان می‌روید تا او را زیارت کنید، و او برای پذیرایی، چای و میوه و چیزهای دیگر می‌آورد؛ اینجا منظور [از این دیدار] خوردن میوه نیست؛ میوه در خانهٔ خودتان هم هست! منظور زیارت و دیدار برادران است؛ اما در کنار آن [انسان از این پذیرایی هم برخوردار می‌شود]. پس آنچه برای ما مهم است، فقط معرفت پروردگار است؛ مسئلهٔ مهم همین است.

ولایت تکوینی، از ملزومات وصول به مقام کمال

عده‌ای از اخوان هم در این ایّام پرسیدند:

آیا این مسائل کرامت محسوب می‌شود؟ آیا ما باید اعتقاد داشته باشیم که حتماً باید [هر سالکی] این کرامات را داشته باشد؟

نه! لزوماً این مسائل حاصل نمی‌شود! آنچه برای ما مهم است و آنچه برای وصول به مراتب کمال اهمّیت دارد، معرفت پروردگار و معرفت توحید است و بس! ولیکن از ملزومات این قضیّه، سیطره و ولایت داشتن بر این امور است؛ که ولیّ الهی نیز برحسب مصلحتی که از جانب خداوند متعال می‌بیند، گاهی تصرف می‌کند و گاهی تصرف نمی‌کند.

بنابراین، قضیهٔ ولایت تکوینی از ساده‌ترین مسائل و از بدیهی‌ترین بدیهیات است! و همچنین علم غیبِ امام و سایر افراد نیز همین‌گونه است؛ همان‌طور که ما می‌بینیم و می‌شنویم و در کتب می‌خوانیم و این موارد [اِشرافِ تکوینی] بسیار است.

این، خلاصه و مجملی از بحث در خصوص مسئلهٔ ولایت تکوینی بود و إن‌شاءالله اگر خداوند متعال توفیق دهد، بنده در صدد تألیف رساله‌ای مفصل و مشروح دربارهٔ ولایت تکوینی در ضمن شرح حدیث عنوان

بصری هستم. إن‌شاءالله خداوند ما را موفّق گرداند.

و السلام علیکم ورحمة الله برکاته

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد

پاسخ به شبهۀ علم غیب نداشتنِ رسول خدا

...[1] [زبان حال ولیّ‌الهی این است که] «من از نفس بشری خارج شده‌ام؛ به همین دلیل از خداوند چیزی غیر از آنچه رضای او در آن است، طلب نمی‌کنم. من همین زندگیِ ساده را می‌خواهم [و از قدرت تصرف و ولایت تکوینی‌ام در جهت ارتقای زندگی مادی استفاده نمی‌کنم].»

تلمیذ: اما حضرت آقا، قرآن کریم [در بیان زبان حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم] استکثارِ خیر و فراهم کردنِ خیرِ فراوان را به این ربط نداده است که رسول خدا از جنس خودِ شماست؛ یا نفرموده است اگر من مانند شما بودم به کمال نمی‌رسیدم؛ بلکه می‌فرماید ﴿لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾![2]

استاد: ما به‌طور بدیهی می‌دانیم که رسول خدا غیب می‌داند. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: **«سَلونی قبلَ أن تَفقِدونی، فإنّی بِطُرُقِ السّماءِ أعلَمُ مِنّی بِطُرُق الأرض.»**[3] پس ما این [کلام امیرالمؤمنین را] را چگونه توجیه می‌کنیم؟! اگر ما این سؤال را از امیرالمؤمنین علیه السّلام بپرسیم که: «شما ازپیامبر بالاترید یا پیامبر از شما بالاتر است؟» در این‌صورت حضرت چه خواهد فرمود؟

تلمیذ: پیامبر بالاتر است!

استاد: پیامبر بالاتر است! [باز از امیرالمؤمنین می‌پرسیم:] «شما می‌فرمایید من [از تمام حوادث] تا روز قیامت به شما خبر می‌دهم؛[4] پس چطور [اِشکال] این آیه را پاسخ می‌دهید؟!»

---

[1] در این قسمت صوت قطع شده است. (محقق)

[2] سورۀ أعراف (۷) آیۀ ۱۸۸:

﴿وَلَو كُنتُ أَعلَمُ ٱلغَيبَ لَٱستَكثَرتُ مِنَ ٱلخَيرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوءُ إِن أَنَا إِلَّا نَذِير وَبَشِير لِّقَوم يُؤمِنُونَ﴾.

امام‌شناسی، ج ۱۲، ص ۱۸:

«و اگر من این‌طور بودم که از غیب و پنهان علم و اطلاع داشتم، البتّه خیر و خوبی را برای خودم زیاد می‌کردم و به من گزندی و بدی‌ای نمی‌رسید. من نیستم مگر ترساننده و بشارت‌دهنده برای گروهی که ایمان می‌آورند.»

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۸۰؛ غرر الحکم، ص ۴۰۳. با قدری اختلاف در مصادر.

امام‌شناسی، ج ۱۲، ص ۳۹۲:

«ای مردم بپرسید از من، پیش از آنکه مرا نیابید و من از جهان رخت بربندم؛ زیراکه من به راه‌های آسمان (عالم ملکوت و انوار و مجردات و طُرُقِ صلاح و طیّ راه لقاء خداوندی) داناترم از عالم مُلک و مادّه و طبع و کیفیت جمع‌آوری مال و غیرها.»

[4] المناقب، علوی، ص ۷۵:

یعنی رسول خدا از این حیث که بشر است، اگر خداوند به او قدرتِ انجام این کار را بدهد [او بر انجام آن توانایی پیدا می‌کند]؛ و از این‌جهت که او پیامبر است، از حدّ بشری خارج شده است و دارای عُلقه و ارتباط خاصی [با پروردگار] است.

تلمیذ: یعنی در آیه یک «لو»ی ضمنیّه وجود دارد: «لو أنّنی بشرٌ ﴿وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ﴾؛[1] اگر من در مرتبهٔ بشری بودم و علم غیب می‌دانستم، حتماً از هر مال و خیری فراوان برای خود فراهم می‌کردم.»

استاد: بله، احسنت. ولی ما با جمع این آیه با سایر [آیات و] روایات [نیز معنا را متوجه می‌شویم]. آیه می‌فرماید: ﴿وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ﴾[2] و نیز آیهٔ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ﴾[3] صریح است.

تلمیذ: خب در آیهٔ ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ﴾، این علم غیب را به رسول محدود کرده است؛ چگونه بفهمیم برای غیر او نیز این مسئله وجود دارد؟

استاد: رسول یعنی کسی که از جانب خداوند فرستاده شده است.

تلمیذ: امام چطور؟ آیا رسول شمرده می‌شود؟

استاد: امام نیز مبعوث از جانب خداوند است؛ گرچه شریعت جداگانه‌ای ندارد، اما از سوی خدا به او الهام می‌شود.

معتبر بودنِ روایات ولایت تکوینی، و غیرمعارض بودنِ آنها با قرآن

تلمیذ: [سؤال نامفهوم است]

استاد: اگر ما این احادیث را با اینکه موثق‌اند نپذیریم، پس باید همهٔ احادیث از قبیل احادیث عبادات و غیر آنها را رد کنیم و کنار بگذاریم!

تلمیذ: بسیار خب. راجع به احادیثِ عبادات شما [علما] می‌فرمایید مجموعه‌ای از آنها صحیح و مجموعه‌ای از آنها غیرصحیح هستند.

استاد: این روایات و احادیث مورد استناد و موثق، به‌مراتب از این روایات [عبادات] بهتر هستند؛ به‌علاوه

«... قالَ [أمیر المؤمنین] صلّی الله علَیه و آله: **أنا أُحیی و أُمیتُ بِإذنِ ربّی و أنا أُنبِئُکُم بِما تَأکُلونَ و ما تَدَّخِرون فی بیوتِکم بِإذنِ ربّی و إنّی عالمٌ بِضمائرِ قلوبِکُم و الأئمّةُ مِن وُلدی یَعلَمونَ و یَفعَلونَ هذا إذا أحَبّوا و أرادوا، لِأنّا کُلُّنا واحدٌ، أوَّلُنا محمدٌ و أوسَطُنا محمدٌ و آخِرُنا محمدٌ و کُلُّنا محمدٌ...**.»

[1] سورهٔ أعراف (۷) آیهٔ ۱۸۸.

[2] سورهٔ ابراهیم (۱۴) آیهٔ ۱۱.

[3] سورهٔ جن (۷۲) آیهٔ ۲۶ و ۲۷. امام‌شناسی، ج ۱، ص ۴۹:
«خداوند عالم غیب است و از این علم غیب خود به‌کسی اطلاع نمی‌دهد مگر به آن فرستادگانی که مورد رضای او واقع شوند.»

متظافر نیز هستند.

تلمیذ:... تاریخ و روایاتی را که به حدّ تواتر رسیده‌اند، کسی نمی‌تواند انکار کند؛ اما روایاتی که دربارهٔ معجزات و... گاهی عده‌ای اینها را مورد استهزا قرار می‌دهند که «اینها در کتاب‌ها نوشته شده است! ارزش این کتاب‌ها چیست؟!» این بیان را کسی که بر ادلهٔ نسبتاً دقیق جمود دارد، نمی‌تواند بپذیرد.

استاد: ادلهٔ دقیق و مورد اعتماد در خصوص کتب و روایات ما، همان قانون کلی و اصولی در خصوص همهٔ روایات است. اگر ما به روایات موثق اعتماد می‌کنیم، پس باید به این روایات هم اعتماد کنیم. اما اگر علی‌رغم اینکه روایات موثق باشد ما آنها را رد کنیم، پس باید همه‌چیز را رد کنیم! چراکه ممکن است در بعضی از [ابواب] عبادات و معاملات، جز یک روایت نداشته باشیم [و با این حال ما به آنها عمل می‌کنیم]. با اینکه ما می‌بینیم این روایات بیشترین سند و وثاقت و اعتماد را دارد و اگر نگوییم اینها به حدّ تواتر رسیده است، حتماً به حدّ کثرت و تظافر رسیده است.

بنابراین آنچه برای ما مهم است، این است که نباید روایت با نصّ قرآن مخالف باشد. مثلاً ما می‌بینیم در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که تصریح کند امام علیه السّلام ولایت تکوینی ندارد. چرا بسیاری از احکام در قرآن وجود ندارد؟! بلکه ما این احکام را از روایات موجود در کتب استنباط می‌کنیم.

پس در صورتی تعارض وجود خواهد داشت که آیات صریحی دال بر نفی ولایت تکوینی داشته باشیم و در مقابل، روایاتی دال بر وجود آن باشد.

اما اگر آیات به ولایت تکوینی اشاره کرده باشد، [مثلاً بگوید:] ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾،[1] و ﴿أُوْلِى ٱلۡأَمۡرِ﴾ نیز [در روایات] به اهل‌بیت علیهم السّلام تفسیر شده است[2] [در این‌صورت تعارضی وجود نخواهد داشت، بلکه توافق خواهد بود].

یا [اینکه در آیهٔ دیگری آمده است:] ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴾.[3] و ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ به امیرالمؤمنین علیه السّلام تفسیر شده است؛[4] حتی اهل‌سنت هم در کتبشان

---

[1] سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۵۹. امام‌شناسی، ج ۲، ص ۱۷۵:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسول خدا و اولواالأمر اطاعت کنید.»

[2] رجوع شود به الغارات، ج ۱، ص ۱۱۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۰۷ ـ ۱۱۱؛ تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۲۴۷ ـ ۲۵۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

[3] سورهٔ تحریم (۶۶) آیهٔ ۴. امام‌شناسی، ج ۵، ص ۱۲۶:
«پس خداوند ولیّ پیغمبرش می‌باشد و جبرئیل و صالح المؤمنین (علیّ بن ابی‌طالب) ولیّ پیغمبرش می‌باشند و فرشتگان نیز علاوه کمک‌کار و یار و یاور او خواهند بود.»

[4] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۷؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۸۹ ـ ۴۹۱؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۱.

همین تفسیر را ذکر کرده‌اند.[1] پس ما می‌فهمیم که ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ همان امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

و ﴿أُولِي الْأَمْرِ﴾ شأن خاصی از اطاعت دارد؛ یعنی پروردگار این اطاعت را در کنار اطاعت رسول قرار داده واطاعت رسول در کنار اطاعت خداوند است؛ پس ما می‌فهمیم که اطاعت ائمه علیهم السّلام در کنار اطاعت پیامبر قرار دارد. [در این‌صورت] این اطاعت دارای شأنی خاص نسبت به مقام تشریع خواهد بود. پس ما بدین صورت از آیات می‌فهمیم که خداوند اهتمام خاصی نسبت به شأن ائمه علیهم السّلام دارد؛ و روایات این اهتمام را تأیید می‌کند و می‌گوید که این اهتمام به‌خاطر این است که آنها به مسئلهٔ ولایت تکوینی رسیده‌اند. بنابراین، کدام روایت [که دلالت بر ولایت تکوینی ائمه دارد] با کتاب خدا در تنافی است؟!

تلمیذ: ما روایتی [سراغ] نداریم که منافات داشته باشد؛ اما روایاتی داریم که [به این مسئله] تصریح کرده است، اما در قرآن تصریح نشده است.

استاد: خب تصریح نکرده باشد! ما بسیاری از اعتقاداتمان [مانند جزئیاتِ] اعتقاد به معاد را از روایات می‌فهمیم و در قرآن وجود ندارد.

تلمیذ: شما [فرمودید که] ان‌شاءالله ما را با یک رساله [در موضوع ولایت تکوینی] مستفیض خواهید کرد.

استاد: ان‌شاءالله، بله.

تلمیذ: چقدر خوب است که در این رساله حدّاقل یک یا دو نمونه از روایات صحیح‌السند آورده شود که بر این مسئله دلالت دارد.

استاد: بله.

تلمیذ: ما به این مطالب اعتقاد داریم؛ [فقط] برای ردّ کسی که ممکن است به روایات تمسک کند. معمولاً وقتی این مطالب نزد آنان مطرح می‌شود، می‌گویند شما طلبه هستید، حوزوی هستید، و فرد حوزوی باید با خود دلیل داشته باشد؛ به ما می‌گویند «پس دلیل شما کجاست؟ روایت‌هایش کجاست؟» ما به آنها بگوییم در فلان کتاب این‌طور خواندیم؟ همین؟!

استاد: إن‌شاءالله من وقتی به قم برگشتم، روایات دقیق را عیناً با سند صحیح برای شما ارسال خواهم کرد. اصلاً نمی‌توان در سند و دلالت این روایات مناقشه کرد.

تلمیذ: [نامفهوم]

استاد: نه، من اصلاً به روایات نپرداختم. اصل موضوع [را فقط مطرح کردم].

---

[1] شواهد التّنزیل، ج ۲، ص ۳۴۱ ـ ۳۵۲؛ البحر المحیط، ج ۱۰، ص ۲۱۱؛ زاد المسیر، ج ۴، ص ۳۰۹؛ الکشف و البیان، ج ۹، ص ۳۴۸؛ کفایة الطّالب، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۹؛ الدّر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۴.

تلمیذ: سیدنا...

استاد: ما را با [امامت جماعت برای] نماز مستفیض می‌کنید؟

تلمیذ: نه!

استاد: دیروز من [خواندم] و امروز برای شماست! باید تقسیم کنیم!

تلمیذ: شما سید و آقای ما هستید!

استاد: استغفرالله! أنت مولانا. پس الآن با شما خداحافظی کنیم تا شما به منزل بروید!

تلمیذ: نماز نمی‌خوانید؟!

استاد: چرا، نماز می‌خوانیم، ولی من از شما خجالت می‌کشم! سَلَّمَکُمُ الله! تَسمَحونَ لَنا!

اللَهمّ صَلِّ علیٰ محمدٍ و آلِ محمد